

ایشان نپذیرفتند، تا سرانجام آن را در ۳۳۹ق به مکه باز گرداندند (همدانی، ۱۶۳/۸؛ ابن اثیر، ۴۸۶/۸). ظاهراً بجکم به سبب حضور در میان ایرانیان، به بعضی از آیینهای ایشان علاقه داشت و بدان عمل می‌کرد. چنانکه، نوروز، سده و مهرگان را به جشن و سرور می‌گذراند (نک: صولی، ۱۳۲؛ مسعودی، همانجا).

مآخذ: ابن ابی اصیبه، احمد، عین الانباء، به کوشش نزار رضا، بیروت، دار مکتبة الحیة؛ ابن اثیر، الکامل، ابن جوزی، عبدالرحمان، المنتظم، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۷ق؛ ابن زبیر، رشید، الذخائر و التحف، به کوشش محمد حمیدالله، کویت، ۱۹۵۹م؛ ابوعلی مسکویه، احمد، تجارب الامم، به کوشش آمدروز، قاهره، ۱۹۱۲-۱۹۱۵م؛ انطاکی، یحیی، تاریخ، به کوشش عمر عبدالاسلام تدمری، طرابلس، ۱۹۹۰م؛ تنوخی، محسن، نوار المحاضرة، به کوشش عبود شالچی، بیروت، ۱۹۹۵م؛ خطیب بغدادی، احمد، تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العلمیه؛ صابی، هلال، رسوم دارالخلافة، به کوشش میخائیل عواد، بیروت، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م؛ صولی، محمد، الارواق، قسم اخبار الراضی بالله و المتقی لله، به کوشش هیوژ دن، قاهره، ۱۳۵۴ق/۱۹۳۵م؛ العیون و الحدائق، به کوشش تبیلہ عبدالنعم داوود، بغداد، ۱۹۷۳م؛ فقیهی، علی اصغر، آل بویه و اوضاع زمان ایشان، تهران، ۱۳۵۷ش؛ قزوینی، محمد، یادداشتها، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۳۷ش؛ قفطی، علی، تاریخ الحکماء، اختصار زوزنی، به کوشش لیزرت، لایزیک، ۱۹۰۳م؛ قمی، حسن بن محمد، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، به کوشش جلال الدین طهرانی، تهران، ۱۳۶۱ش؛ کاشغری، محمود، دیوان لغات الترک، استانبول، ۱۳۳۳ق؛ گردیزی، عبدالحی، زین الاخبار، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۶۳ش؛ لغت فرس، اسدی طوسی، به کوشش عباس آشتیانی، تهران، ۱۳۱۹ش؛ مسعودی، علی، مروج الذهب، به کوشش محمد مجتبی الدین عبدالحمید، قاهره، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م؛ میرخواند، محمد، روضة الصفا، تهران، ۱۳۳۸ش؛ همدانی، محمد، تكملة تاریخ الطبری، به کوشش البرت یوسف کمان، بیروت، ۱۹۶۱م؛ یاقوت، بلدان، نیز:

Benveniste, E., Mots voyageurs en Asie centrale, JA, 1948, vol. CCXXXVI; Clauson, G., An Etymological Dictionary of Pre-Thirteenth-Century Turkish, Oxford, 1972; Mez, A., The Renaissance of Islam, tr. S. Khuda Bakhsh and D.S. Margoliouth, London, 1937.

روزبه زوبن کوب

بَجَلِی، حسن، نک: بجلیه.

بَجَلِی، یزید، نک: یزید بن اسد.

بَجَلِیّه، نام فرقه‌ای شیعی مذهب که بیش از دو قرن در محدوده جغرافیایی کشور مغرب کنونی وجود داشته است.

به گزارش ابن حوقل (د بعد از ۳۶۷ق/۹۷۸م) در منتهی‌الیه قلمرو سرزمینهای اسلامی در مغرب زمین که به کرانه‌های اقیانوس اطلس ختم می‌شد، در منطقه‌ای به نام سوس دور (السوس الاقصی) گروهی از شیعیان موسوی می‌زیستند که از شخصی به نام علی بن ورسند (نک: مادلونگ، 91، حاشیه 4: ورسند) پیروی می‌کردند (۹۱/۱). بسیار محتمل است که این گروه همان باشد که طبق گزارشهای مؤلفان پس از ابن حوقل، از شخصی به نام ابن ورسند بجلی پیروی می‌کردند و به بجلیه معروف بودند؛ با این تفاوت آشکار که آنان از نظر ابن حوقل و دیگرانی که از او نقل کرده‌اند (مثلاً نک: ادریسی، ۲۲۸/۱؛ یاقوت، ۳۲۰/۱)، جریان امامت را به موسی بن جعفر (ع) می‌رسانده‌اند (برای موسویه،

است. بجکم عزم کرد که مدتی را در نواحی نهرجور به شکار بگذرانند. در آنجا بجکم به طمع دستیابی به دارایی برخی از کردان ثروتمند، با شمار اندکی از غلامان و سپاهیان به سوی ایشان شتافت، ولی در نزاع با کردان به قتل رسید و سپاهش پراکنده شد (ابوعلی مسکویه، ۱۱۰۹/۲؛ ابن اثیر، ۳۷۱/۸-۳۷۲؛ انطاکی، ۳۴). مدت امارت بجکم را ۲ سال و ۸ ماه و ۹ روز نوشته‌اند (نک: ابوعلی مسکویه، ۱۱۰۹/۲؛ ابن اثیر، ۳۷۲/۸).

بجکم بسیار مال دوست بود، چنانکه پس از مرگ الراضی و پیش از برگزیدن المتقی به خلافت، وی فرش و مقداری از اشیاء گرانبهای دیگر را از کاخ خلافت ربود. المتقی نیز پس از مرگ بجکم، کاخ و اموال او را تصاحب کرد (همو، ۳۶۹/۸، ۳۷۲؛ صولی، ۱۹۷). بجکم نه تنها اموال بسیاری را در کاخ خود پنهان کرده بود، بلکه بخشی از گنجینه خویش را نیز در بیابان مدفون ساخته بود. به قولی، پس از مرگش، گنجهای مدفون او، گم شد (ابوعلی مسکویه، ۱۱۰۹/۲؛ گردیزی، همانجا؛ ابن اثیر، ۳۷۲/۸؛ همدانی، ۱۲۲/۱؛ العیون، ۴(۲)/۹۸-۹۹؛ ابن جوزی، ۳۲۲-۳۲۱/۶، متر، 116). بجکم، جویای قدرت و شهرت بود (برای نمونه، نک: ابوعلی مسکویه، ۳۷۰/۱-۳۷۱). وی در روزگار الراضی، به ضرب سکه‌های زر و سیم دست زد که بر یک روی آن، تصویر بجکم را در لباس نظامی و بر روی دیگر، او را در حال تفکر نشان می‌داد (صولی، ۱۳۶؛ مسعودی، ۳۳۷/۴). در عین حال، بجکم عنوان «مولی امیرالمؤمنین» را برای خود به کار می‌برد (صابی، ۱۲۲-۱۲۳).

درباره بجکم روایاتی نقل شده که زیرکی و هشیاری او را نشان می‌دهد (نک: ابوعلی مسکویه، ۳۷۷-۳۷۵/۱-۳۹۷، ۴۱۶؛ ابن اثیر، ۳۴۸/۸). همچنین شجاعت او، عامل مهمی برای پیروزیهای نظامیش بود؛ چنانکه، یک بار تنها با ۲۹۰ تن، سپاهی ۱۰ هزار نفری را در هم شکست (نک: ابوعلی مسکویه، ۳۷۰/۱-۳۷۱؛ متر، 28).

بجکم زبان عربی را با اینکه خوب می‌فهمید، برای پرهیز از اشتباه، بدان سخن نمی‌گفت (صولی، ۱۹۴)، اما به همنشینان با ندیمان الراضی علاقه داشت و بیش از همه از زنان بن ثابت پزشک بهره می‌برد و از وی خواسته بود تا در نگاهداری جسم و جان و در تعدیل رفتار و اخلاق، او را یاری رساند (نک: قفطی، ۱۹۲-۱۹۳؛ ابن ابی اصیبه، ۳۰۲-۳۰۳؛ ابوعلی مسکویه، ۳۷۶/۱، ۴۱۷-۴۱۸؛ تنوخی، ۲۴۸/۷-۲۴۹؛ متر، همانجا، نیز 29: درباره خوشنوتهای بجکم). افزون بر این، سنان رساله‌ای نیز برای بجکم نوشت (قفطی، ۱۹۵).

بجکم به روزگار خشک سالی، در واسط، میهمانخانه‌ای برای نیازمندان ساخت و همچنین در بغداد بیمارستانی بنا کرد (همو، ۱۹۳؛ ابن ابی اصیبه، ۳۰۴؛ ابوعلی مسکویه، ۴۱۹/۱-۴۲۰؛ ابن جوزی، ۳۲۰/۶). مسجد برائا نیز پس از آنکه در عهد المقتدر عباسی (حک ۲۹۵-۳۲۰ق/۹۰۸-۹۳۲م) ویران گردید، در ۳۲۸ق به فرمان بجکم، بازسازی شد و بر ایوان آن نام الراضی خلیفه را نوشتند (خطیب، ۱۰۹/۱؛ متر، 68؛ نیز نک: یاقوت، ۵۳۴/۱). وی برای باز پس گیری حجرالاسود از قرقطیان، پیشنهاد پرداخت ۵۰ هزار دینار کرد، اما

بگشاید که چگونه سوس‌نشینان، قبیله به قبیله و شهر به شهر، هر یک مذهب و آیینی برای خود برگزیده بودند، چندان که بجز تشیع و تسنن رسمی، می‌توان از تمایلات اعتزالی و خارجی نیز در آنجا نشانه‌هایی یافت (نک: همو، ۱۰۲/۱-۱۰۳). همچنین آمده است که در همان حوالی گروهی از مجوسیان - بدون آنکه از هرگونه تعرض به آنها گزارشی در دست باشد - از دیر زمان تا حدود سال ۴۴۸ ق/۱۰۵۶ م می‌زیسته‌اند (ابوعبید، همانجا؛ ابن ابی زرع، ۲۱، ۱۲۹). سرانجام جالب توجه است که در جریان سقوط سوس به دست مرابطون، با آنکه گزارشهایی از کشتگان بسیار از بجلیان هست، اما از سر سختی و مقاومت آنان و همچنین تلفات بسیار طرف مقابل، خبری نیست (همانجا)، و دور نیست که سپاه فاتح، تنها رنج عبور از مسیرهای کوهستانی و نفوذ در استحکامات را بر خود هموار کرده باشد (نک: ادرسی، ۱/۲۲۹-۲۳۰). از این رو، می‌توان دریافت که چرا میان بجلیان و همسایگان مالکی آنان، که از قضا پر خاشاگر وصف شده‌اند، نوعی مدارا در رفتار دیده می‌شده است؛ تا آنجا که در مسجد جامع شهر ۱۰ مرتبه نماز بر پا می‌داشته‌اند و هر گروه نمازهای پنجگانه خود را به نوبت می‌خوانده‌اند (نک: ابن حوقل، ۹۱/۱-۹۲).

بجلیان همچون دیگر ساکنان منطقه سوس دور، مردمی اُمی بودند که به دور از دغدغه‌های دینی و تمایلات سیاسی، شادمانه از خاک حاصل‌خیز و طبیعت غنی سرزمین خویش بهره‌ا‌فی می‌بردند و نیز از عیش و عشرت و باده‌گساری پرهیز نمی‌کردند (نک: ادرسی، ۱/۲۲۸؛ ابن عبدالمعتم، همانجا). آنان اهل دانش و فرزاندگی نبودند، تا دفاع از عقیده‌ای را وجهه نظر خود قرار دهند یا به رد و نقض عقیده‌ای دیگر بپردازند. شاید به همین سبب است که منابع موجود از ارائه عقاید کلامی آنان و بحث درباره آن، عاجز مانده‌اند. اهتمام این ورصند همان قدر بود که این مردم را به لباس تشیع درآورد تا ولایت امامی را بر گردن گیرند؛ و شاید که مقصود او جز این هم چیزی نبود (نک: دنباله مقاله).

رمز دوام این مذهب در این نقطه هم همین بود که فراگیری پاره‌ای آداب دینی، مستلزم ایجاد تغییر و تحول در الگوی زندگی این مردم نبود. اینان نیز نسل اندر نسل، چیزی بر آن نیفزودند و چیزی بیشتر نخواستند (نک: ابن ابی زرع، سلاوی، همانجاها)؛ گویی که می‌پنداشتند دنیا تا ابد چنین تواند بود و بر همین منوال خواهد گردید (نک: ابن حزم، ۴/۷۵).

وصف ابوعبید بکری (ص ۸۵۲) از بغض دینی آنان نسبت به صحابیان پیامبر (ص)، چندان مقرون به صحت نیست، زیرا این موضوع، پیش از هر چیز، حق تعامل با همسایگان مالکی مذهب را از آنان سلب می‌کرد.

با اینهمه، پاره‌ای گزارشها، از آنچه می‌توان به حوزه احکام عملی آنان مربوط دانست، در دست هست. این احکام عملی چندان اندک و ابتدائید که تنها می‌توانند رنگ و بویی از گونه‌ای گرایش شیعی را بنمایانند، و به‌طور عمده در افزودن یک - در عبارت در اذان (همو، ۸۵۲ - ۸۵۳) خلاصه می‌شوند؛ بسا که همین اصرار بر افزودن آن دو جمله،

نک: نویختی، ۶۷-۶۹؛ سعد، ۹۱-۹۳؛ بغدادی، ۳۹-۴۰؛ شهرستانی، ۱۴۹/۱-۱۵۰؛ اما از نظر ابن حزم (۴۱/۵) که گویا نخستین بار او آنان را بجلیه خوانده است، فرقه‌ای منشعب از کیسانیه (ه م) بوده‌اند که امامت را در فرزندان امام حسن (ع) منحصر می‌دانسته‌اند. البته ابوعبید بکری نیز با ارائه گزارشی که تردیدی در انتهای آن نمایان است (ص ۸۵۳)، به گونه‌ای به تکرار قول ابن حزم پرداخته است. در این میان، پاره‌ای دیگر از منابع، درباره این فرقه، تنها به اطلاق عنوان «رافضی» اکتفا کرده‌اند (ابن ابی زرع، ۱۲۹؛ سلاوی، ۱۴/۲). گفتنی است که نظر ابن حوقل در حدود یک قرن پیش از دیگران ابراز شده، و مستند به دیده‌ها و شنیده‌های خود اوست، به ویژه آنکه از گفته وی به روشنی برمی‌آید که او پس از اواخر دهه ۳۰ از سده ۴ ق (۸۳/۱-۱۰۴) بار دوم به آن دیار سفر کرده، و به بازبینی و تأیید گزارش قبلی خویش پرداخته است. این نکته‌ای است که نقل نخست وی را تأکید می‌کند و بر استحکام آن می‌افزاید.

در آن روزگار، سوس منطقه‌ای پر آب و حاصل‌خیز بود که در آنجا محصولات بسیار به عمل می‌آمد و به دیگر نقاط روانه می‌شد. همین امر باعث شده بود که ساکنان شهرهای متعدد آن خطه، همواره در رفاه زندگی کنند (همو، ۹۱/۱، ۱۰۳؛ ابوعبید، همانجا؛ ادرسی، ۱/۲۲۷-۲۲۹؛ ابن عبدالمعتم، ۳۲۹-۳۳۰). در حوزه‌ای که مرکز سوس را تشکیل می‌داد، دو شهر تارودنت (رودانه) و توبین وجود داشت که ساکنان شهر اول مذهب مالکی، و اهالی شهر دوم (که همان قبیله بنی لماس بوده‌اند، نک: ابوعبید، ۸۵۲) تشیع موسوی داشته‌اند (ادرسی، همانجا؛ قس: ابن ابی زرع، همانجا). اما دور افتادگی آن سامان از مناطق شهری و مراکز دانش و تمدن در قلمرو شرقی، موجب انزوا و بی‌خبری ساکنانش را فراهم آورده بود. این خصیصه ناآگاهی و رفاه‌طلبی ساکنان مغرب دور، چنان سیاحان و جغرافی‌دانان شرق اسلامی را به شگفت آورده بود که در مجموع، از آنان به عنوان مردمی یکسره بدوی و بی‌فرهنگ یاد کرده‌اند (ابن حوقل، ۹۱/۱-۹۲؛ ادرسی، همانجا؛ نیز نک: ابن ابی زرع، ۲۲). این توصیفها را که به طور مشخص در روایات مربوط به نزاعهای مذهبی میان بجلیان و مالکیان قوت بیشتری می‌گیرد (ابن حوقل، ۹۱/۱؛ نیز نک: ادرسی، همانجا)، لزوماً نباید بسیار جدی گرفت. در واقع نوع رفتار بجلیان را نمی‌توان از الگوی جامع رفتاری در آن خطه مستثنی دانست. می‌توان چنین انگاشت که مردم آن منطقه بیشتر به توسعه امر زراعت و داد و ستد اهتمام داشته‌اند و بیشتر مردمی اقتصاد مدار بوده‌اند، تا دین مدار. در این باره، این نکته را که مرکز منطقه ثروتمندی چون سوس، تنها یک مسجد داشته است (ابن حوقل، همانجا) می‌توان مدنظر قرار داد.

افزون بر آنچه گذشت، باید گفت که اصولاً خصیصه رفاه مادی و بر خور داری از مواهب، نه تنها به طور طبیعی با روحیه جنگاوری چندان سازگاری ندارد، بلکه خود نوعی انگیزه همزیستی و تمایل به آبادانی و توسعه نیز هست. درک این واقعیت می‌تواند گره از این نکته

بیشترین گرانیگاه تمایل شیعی آنان را شکل می‌داده است، تا آنجا که نمازهای خود را در مسجد، با اذان و اقامه مستقل شروع کنند (ابن حوقل، همانجا). بدین سان، به نظر می‌رسد که ابن حزم (همانجا) در حکم به اینکه نماز آنان غیر از نماز مسلمانان (یعنی اهل سنت) است، قدری راه افراط پیموده است. ابو عبید بکری نیز که ادعا کرده بود که ابن ورسند محرمات را بر پیروان خویش حلال کرده است (ص ۸۵۲)، تنها به بیان یک مورد بسنده می‌کند که چیزی جز حکم دادن به حلیت ربا، آن هم از طریق داخل دانستن آن در مصادیق عنوان بیع محلل نیست. اما بیش از این معلوم نیست که آیا محافظه کاری ابو عبید بکری مانع بوده است که از ذکر سایر مصادیق تحلیل حرام، برای مثال در روابط زن و مرد، خودداری ورزد، یا نه؛ هر چند که اصولاً می‌توان پنداشت که ابو عبید بکری خود به آنچه در این مجال آورده، اشراف کافی و نیز بر صحت استناد آن، اطمینان کامل نداشته است. اما این مسأله که بجلیان از خوردن میوه درختانی که ریشه آنها خشک شده بود، امتناع می‌کرده‌اند (ابن حزم، همانجا)، می‌تواند از جمله همان افکار خرافی باشد که در آن منطقه بسیار شایع بوده، و دیگر گزارشها و بررسیها بر آن صحه گذارده است (ابن عبد المنعم، همانجا؛ نیز نک: نجار، ۳۷؛ قس: قاضی، ۱۸۳-۱۸۴).

اطلاعات مندرج در منابع موجود درباره عقاید بجلیان، از این حد فراتر نمی‌رود و این گزارشها اصولاً چندان کمکی در زمینه شناخت پایه گذار این فرقه و ماهیت آموزه‌های او ارائه نمی‌کنند. منابع دست اول، ضمن اتفاق نسبی بر اینکه نام پدر یا یکی از اجداد او «ورسند» بوده است، در نام خود او هیچ اشتراک نظری ندارند و از وی به صورتهای «علی»، «حسن بن علی»، «محمد»، «عبدالله» و «علی بن عبد الله» یاد کرده‌اند (نک: ابن حوقل، ۹۱/۸؛ ابن حزم، ابو عبید، ابن ابی زرع، سلاوی، همانجاها). اما این نکته که قاضی نعمان (د ۳۶۳ق/ ۹۷۴م) در یکی از آثار خویش دو بار از ابن ورسند نام برده، خود بر پیچیدگی مسأله افزوده است؛ زیرا او هربار به گونه‌ای از او یاد کرده است: یک بار «ابوالحسن علی بن فرسند» و بار دیگر «ابوالحسن علی بن الحسن بن ورسند بجلی»، آن هم در احادیثی که اسناد آنها یا مقطوع است و یا مجهول (نک: مادلونگ، ۹۰-۸۷)؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت این موضوع بر دانسته‌های قطعی ما چیزی نمی‌افزاید. در هر صورت نامی از برخی کتابهای منسوب به ابن ورسند و نیز اشاره‌ای به این احتمال که او احادیثی را که گردآورده، در عراق سماع کرده باشد، به میان آمده است (همو، ۹۱).

ابن ورسند خود اهل نقطه از توابع قفصه و قسطلیه (واقع در کشور تونس کنونی) بوده که به سوس آمده، و به تعبیر ابن حزم به گمراه کردن مردم پرداخته است (همانجا). نقطه شهری است که از دیرباز، دست کم از نیمه قرن ۲م به تشیع معروف بوده است (قاضی نعمان، ۵۴-۵۸؛ نیز نک: مادلونگ، ۹۲؛ قاضی، ۱۷۳). اینکه ابن ورسند خود از نژاد بربر آفریقا بوده، و نسبت «بجلی» او (منسوب به قبیله عربی بجلیه) صورت

ولایی داشته است، کاملاً محتمل می‌نماید (نک: همو، ۱۷۱-۱۷۲). ابن ورسند اگر پیش از ابو عبدالله شیعی (د ۲۹۸ق/ ۹۱۱م) (ابو عبید، همانجا) و یا مقارن با مهدی فاطمی (د ۳۳۳ق/ ۹۳۵م) (ابن ابی زرع، همانجا)، به آن سامان آمده باشد، تاریخ ورود وی را می‌توان پیش از ۲۸۶ق/ ۸۹۹م و یا در حوالی سال ۲۹۶ق/ ۹۰۹م دانست (نیز نک: مادلونگ، ۸۹؛ قاضی، ۱۷۸).

چنین به نظر می‌رسد که ابن ورسند در اجتماع سوسیان، بیش از یک مرشد اخلاقی، از آن نوع که در قلوب عوام جای می‌گیرند، نبوده است. سندی در دست نیست که او در آنجا، مجلس درسی به پا داشته، و یا شاگردانی به معنای خاص تربیت کرده باشد. از این زوشت که حتی نام و نسب او در اذهان آن مردمان و نسلهای بعد، به درستی ثبت نشده، و از شرح احوالش چیزی بر جای نمانده است. دور نیست که همین فقدان منابع، به این احتمال که اصولاً بجلیان تنها از طریق آموزه‌های ابن ورسند با عقاید وی آشنا شده‌اند و او باید بسیار پیش‌تر از زمان مهدی فاطمی به نقطه بازگشته، و در همانجا در گذشته باشد، مجال طرح داده باشد (مادلونگ، ۹۲-۹۱).

به مجموعه این عوامل می‌توان در بررسی علل اختلاف نام ابن ورسند، در میان مؤلفانی که بعدها از وجود چنین فرقه‌ای خبر داده‌اند، توجه کرد. آنان همگی در نام بردن از او، تنها به یک برهه زمانی و یک شخص خاص اشاره داشته‌اند و اختلاف، در واقع بر سر یک تن بیشتر نمی‌توانسته باشد. احتمال اینکه آن اسامی به افرادی مختلف از خاندان «بنی ورسند» ناظر باشد که در دوره حیات بجلیه، هر یک از پس دیگری به پیشوایی این فرقه رسیده باشند، چیزی جز یک فرض نیست (قس: همو، ۹۵-۹۲؛ قاضی، ۱۷۰، ۱۸۷-۱۸۸).

آنچه درباره بجلیه توجه انظار را از دیرباز به خود جلب کرده، تنها وجود یک مرکز شیعی در دورترین نقطه از قلمرو حکومت اسلامی، با اکثریت دارای تمایلات سنی بوده است که به شکل یک کانون یکپارچه برای مدتی مدید دوام یافت؛ نه آنکه اصولاً حضور این اجتماع در آن منطقه، منشأ اثری سیاسی و یا تحول تاریخی در خوری بوده باشد. چنانکه می‌دانیم، بجلیه فاقد هرگونه قدرت سیاسی و نظام حکومتی و اداری ویژه خویش بوده‌اند؛ و بر این موضوع، کلمه «قبیل» در گزارش ابو عبید بکری (همانجا) به نیکی گواهی می‌دهد. این نکته البته از عدم انسجام آموزه‌های ابن ورسند و فقدان تبیین یک نظام اداری در افکار عمومی مردم آن نقطه - که جز به گذران زندگی به چیزی دیگر نمی‌اندیشیدند - نیز حکایت دارد. بجلیان همواره تابعیت والیان ادرسی منطقه را، احتمالاً حتی در زمان خود ابن ورسند، می‌پذیرفتند و از میان خود رهبر یا امامی نداشته‌اند. همین امر باعث شده است تا برخی از صاحب نظران، به تبع پاره‌ای مصادیق قدیم (مثلاً نک: ابن حزم، همانجا؛ ابو عبید، ۸۵۳) بپندارند که اینان هم شیعه حسنی بوده‌اند (نک: مادلونگ، ۹۶؛ قس: قاضی، ۱۷۵ بی). از سوی دیگر، این مسأله می‌توانسته است برای حکام ادرسی منطقه، به ویژه پس از آنکه قلمرو تحت تصرف

از مراکز تولیدات شیمیایی و دارویی هند به شمار می‌رود. بزرگ‌ترین شهرهای ناحیهٔ بجنورد، نجیب‌آباد و ناگیناست («اطلس...»، ۱۷۴، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۶، ۱۳۵؛ موکرژی، ۲۲۰؛ بریتانیکا، همانجا).

آگاهی درستی از پیشینهٔ تاریخی بجنورد در دست نیست. طبق افسانه‌ای، پایه‌گذار شهر بجنورد یکی از پادشاهان اساطیری هند به نام ونا بوده است. نخستین بار در زمان التمش (۵م)، بجنورد به تصرف مسلمانان درآمد. در ۸۰۱ق/۱۳۹۹م امیر تیمور گورکانی (حک ۷۷۱-۸۰۷ق/۱۳۶۹-۱۴۰۴م) بجنورد را غارت، و کشتار بسیار کرد (منهاج سراج، ۴۸۷/۱؛ «مجله»، ۱۹۵-۱۹۴/۱۹۵۶).

در مآخذ اسلامی هند تا دورهٔ اکبر شاه (حک ۹۶۳-۱۰۱۴ق/۱۵۵۶-۱۶۰۵م) نام شهر بجنورد ذکر نشده است. در این دوره بجنورد یکی از «پرگنه‌های» (سرکار) سامبھال^۱ «صوبه» دهلی بود. بجنورد پس از ضعف حکومت مرکزی هند، از پایگاه‌های قدرت حکمرانان افغان تبار روهیله^۲ گردید و شهر نجیب‌آباد در ناحیهٔ بجنورد به دستور نجیب‌خان پی‌افکنده شد (همانجا؛ ابوالفضل، ۳۷۰/۱، ۵۲۲). بجنورد پس از ضعف حکومت روهیله در اختیار نوابان اوده (۵م) قرار گرفت و در ۱۸۰۱م به حکومت استعماری انگلیس واگذار گردید (بریتانیکا، همانجا؛ «مجله»، ۱۹۵/۱۹۵۶). بجنورد از پایگاه‌های شورش ۱۸۵۷م بر ضد حکومت انگلیس بود و خارجیان شهر با یاری سید احمدخان از درگیری نجات یافتند (نک: خان،^۳ سراسر کتاب؛ رضوی، ۳۷۲-۳۷۳/II). آثاری برجای مانده از بوداییان و خرابه‌های مقبرهٔ نجیب‌الدوله در شهر نجیب‌آباد از آثار کهن ناحیهٔ بجنورد است («مجله»، همانجا).

مآخذ: ابوالفضل علامی، آیین اکبری، به کوشش بلرخمان، کلکت، ۱۸۷۲م؛ منهاج سراج، عثمان، طبقات ناصری، به کوشش عبدالحی حبیبی، کابل، ۱۳۴۲ش؛ ندوی، معین‌الدین، معجم المکتبه، حیدرآباد دکن، ۱۳۵۳ق؛ نیز:

An Atlas of India, Delhi, 1990; Britannica, 1978; The Imperial Gazetteer of India, New Delhi, 1981; Khan, S. A., History of the Bijnor Rebellion, Delhi, 1982; Mukerji, A. B., «The Muslim Population of Uttar Pradesh, India», Islamic Culture, Hyderabad, 1973, vol. XLVII, no. 1; Rizvi, A. A., A Socio - Intellectual History of the Isna' Ashari Shi'is in India, Canberra, 1986.

مجید سیدی

بُجنورد، شهرستان و شهری در استان خراسان.

شهرستان بجنورد: این شهرستان در منتهی‌الیه شمال غربی خراسان واقع شده (اطلس...، ۸۶)، و از شمال به طول ۱۹۷ کیلومتر (سیدی‌زاده، ۴) با کشور ترکمنستان و از شرق با شهرستان شیروان، از جنوب شرقی با شهرستان اسفراین و از جنوب با شهرستان جاجرم، و از غرب با شهرستان کلاله (استان گلستان) محدود است (نقشه...).

شهرستان بجنورد تا پیش از دگرگونی‌هایی که در ۱۳۷۶ش در تقسیمات کشوری به عمل آمد، ۱۷٬۲۴۵ کیلومتر مساحت (جغرافیا...، ۶۲۱/۱) و بالغ بر ۴۱۵٬۳۲۱ نفر جمعیت داشت (سرشماری...، شانزده).

ادرس دوم (۱۷۷-۲۱۳ق/۷۹۳-۸۲۸م) در میان فرزندان وی تقسیم شد، حائز اهمیت باشد؛ زیرا هر یک خود را از جلب حمایت بجليان به عنوان یک قبیلهٔ متحد و ثروتمند شیعی ناگزیر می‌دیدند و است تا بتواند بخش کوچک تحت تصرف خویش را در قبال دیگر مدعیان محافظت کند. گزارش ابن حوقل حاکی است که بجليان، از توجه عبدالله بن ادریس بن ادریس بن عیبدالله بن ادریس، بسیار برخوردار بودند و در رفاه و ارزانی می‌زیستند (۱۰۳-۱۰۴).

بجلیه سرانجام در هجوم مرابطون که در ربیع‌الآخر ۴۴۸ق/زونیة ۱۰۵۶م به قصد تصرف سوس صورت گرفت، از هم پراکندند (ابن ابی زرع، ۱۲۹؛ سلاوی، ۱۳/۲-۱۴)؛ هر چند مسلم نیست که بر اثر این حادثه کاملاً از میان رفته باشند (نک: مادلونگ، ۸۸-۹۰).

دربارهٔ بجلیه دو تحقیق مستقل در دست است: یکی «نکاتی دربارهٔ تشیع غیر اسماعیلی در مغرب» نگاشته ویلفرد مادلونگ، و دیگری «الشیعة البجلیة فی المغرب الاقصی» به قلم و داد قاضی.

مآخذ: ابن ابی زرع، علی، الانیس المطرب، رباط، ۱۹۷۲م؛ ابن حزم، علی، الفصل، به کوشش محمد ابراهیم نصر و عبدالرحمان عمیره، ریاض، ۱۴۰۲ق/۱۹۸۲م؛ ابن حوقل، محمد، صورة الارض، به کوشش کرامرس، لیدن، ۱۹۳۸م؛ ابن عبدالمعین حمیری، الروض المطار، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۹۸۰م؛ ابوعبید بکری، المسالك والممالك، به کوشش وان لون و ا. فر، تونس، ۱۹۹۲م؛ ادریس، محمد، نزله المشتاق، بیروت، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م؛ بغدادی، عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، به کوشش عزت عطار حبیبی، قاهره، ۱۳۶۷ق/۱۹۴۸م؛ سعد بن عبدالله اشعری، المقالات و الفرق، به کوشش محمدجواد مشکور، تهران، ۱۳۶۱ش؛ سلاوی، احمد، الاستقصاء، به کوشش جعفر ناصری و محمد ناصری، دارالبیضاء، ۱۹۵۲م؛ شهرستانی، محمد، الملل و النحل، به کوشش محمد بدران، قاهره، مکتبه الانجلو المصریه، قاضی، و داد، «الشیعة البجلیة فی المغرب الاقصی»، اشغال المؤتمر الاول لتاریخ المغرب العربی و حضارته، تونس، ۱۹۷۹م؛ قاضی نعمان، افتتاح الدعوة، به کوشش و داد قاضی، بیروت، ۱۹۷۰م؛ نجار، عبدالمجید، المهدي بن تومرت، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م؛ نوبختی، حسن، فرق الشیعة، به کوشش ریتی، استانبول، ۱۹۳۱م؛ یاقوت، بلدان؛ نیز:

Madelung, W., «Some Notes on Non - Isma'ili Shiism in the Maghrib», SI, 1976, vol. XLIV.

عبدالمیر جابری‌زاده

بُجِنِگ، نک: بچنگ.

بُجنورد^۱، شهر و ناحیه‌ای در شمال غربی ایالت اوتاریپرادش در شمال هند که بخشی از جمعیت آن مسلمانند.

شهر بجنورد در ۲۹° و ۲۲° عرض شمالی و ۷۸° و ۸° طول شرقی قرار گرفته، و مرکز ناحیه‌ای به همین نام است. طبق آمار ۱۹۷۱م/۱۳۵۰ش این شهر ۴۳٬۳۱۳ نفر جمعیت داشت («مجله...»، ۲۰۱/۷۸۲؛ ندوی، ۹؛ بریتانیکا، ۱۴/II). وسعت ناحیهٔ بجنورد ۴٬۸۳۳ کیلومتر^۲ و طبق آمار ۱۹۹۰م/۱۳۶۹ش جمعیت آن ۲٬۱۰۰٬۰۰۰ نفر بوده است. ناحیهٔ بجنورد دارای تولیدات متنوع کشاورزی از جمله نیشکر، برنج و ذرت است و

1. Bijnor

2. The Imperial...

3. An Atlas...

4. Sambhal

5. Rohilla

6. Khan